

ادبیات کتیبه‌ای: بازنگری بر کتیبه اشکانی سرپل ذهاب: گودرز گیو یا

گودرز اردوان*

دکتر سیروس نصرالله‌زاده

عضو هیأت علمی پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری

(از ص ۱۵۷ تا ۱۷۵)

با یاد دکتر مسعود آذرنوش

چکیده

(تاریخ دریافت: ۸۹/۰۹/۱۶، تاریخ پذیرش: ۹۰/۰۲/۳۱)
مقاله حاضر در خصوص کتیبه‌ای از دوره پارتی است که در شهرستان سرپل ذهاب در استان کرمانشاه قرار دارد. این نقش برجسته پارتی دونفر را تصویر کرده است که در دو گوشه این نقش برجسته دو کتیبه نوشته شده است. کتیبه سمت راست به سبب فرسایش چندان قابل قرائت تازه‌ای نیست؛ اما کتیبه سمت چپ پیش از این قرائت دیگری، یعنی گودرز پسر گیو، شده بود. نگارنده بر اساس مشاهده نزدیک و قالب‌گیری به قرائت دیگری، یعنی گودرز پسر اردوان، رسیده است که در این مقاله بدان پرداخته شده است.

واژگان کلیدی: پارتی، کتیبه، سرپل ذهاب، گودرز گیو، گودرز اردوان.

نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: cyrusnasr@yahoo.com

*. در پرداخت این مقاله سپاس ویژه دارم از آقای یوسف مرادی که در امر قالب‌گیری در کرمانشاه بسیار لطف داشتند و هم در همراهی که با ایشان و مرحوم دکتر آذرنوش داشتیم. در سفری خاطره انگیز به قلعه یزدگرد؛ که پس از سی سال حفاری‌های این محوطه تازه آغاز شده بود. شبی سرد و فراموش نشدنی.

۱- مقدمه

سلسله اشکانی یا پارتی سومین سلسله ایرانی در تاریخ ایران باستان، پس از هخامنشیان هستند. این سلسله به جهت مدت حکومت بلندترین سلسله ایرانی در طول تاریخ ایران است که ۴۷۶ سال، (۲۵۰ پ.م تا ۲۲۶ میلادی) حکومت کردند. آغاز به قدرت رسیدن اشکانیان همزمان بود با تسلط سلوکیان بر ایران. سلوکیان در این زمان، به‌ویژه پس از نبرد ایپسوس به سال ۳۰۱ پ.م و الحاق بخش‌های اعظمی از سوریه، توجه‌شان بیشتر به سوی غرب بود. از این رو، دیگر تسلط و حضور چندانی در سمت شرق نداشتند؛ این مسأله منجر به این شد تا تسلط بر اراضی ایرانی شرق را در حدود ۱۵ سال، از سال ۲۵۰ تا ۲۳۵ پ.م، از دست بدهند. در همین دوره بود که یک طایفه ایرانی به نام پرنی^۱ از قوم داهه توانست زمینه به قدرت رسیدن را به دست آورد. اینان که در زمان اسکندر در اراضی میان سیردریا و آمودریا می‌زیستند، توانستند به تدریج صاحب قدرت شوند. نهضت و جنبش آنها سرانجام با تسخیر دو شهر سلوکیه یعنی بلخ و پارت، و سپس هورکانیه، وارد مرحله تازه‌ای شد و تبدیل به رقیبی از برای سلوکیان شدند. با تصرف پرتوه/پارت به سال ۲۳۸ پ.م و گسترش دامنه حکومت اشکانیان بر دیگر مناطق ایران، نام پارت که تا این روزگار نامی جغرافیایی بود، مفهوم قومی یافت (شپیمان^۲ ۱۳۸۴: ۱۹۹۰: ۵۲۶: ۲۰). با تسلط بر پارت، زبان این استان کهن ایرانی را پذیرفتند و آن را تبدیل به زبان شاهنشاهی درازمدت خود کردند (زوندرمن ۱۳۸۲: ۱۹۰)؛ پرنی‌ها اصل سکایی داشتند و با پذیرش زبان پارت، شهر هخامنشی، همزمان از زبان مادری خویش، که احتمالاً زبان ایرانی شرقی بود، دست کشیدند. تصور بر این است که زبان پارتی بی‌تأثیر از زبان پرنی نمانده است (شپیمان، پیشین).

۲- کتیبه‌ها و منابع دوره اشکانی

تاریخ اشکانیان تاریخی است مبهم و با منابع محدود. علت آن، خواه سیاست ساسانیان باشد یا

1. parni
2. Schipmann

سنت شفاهی، باعث شده تا آگاهی ما در خصوص این دوره اندک باشد. تا مدت‌ها اشکانیان یا به آرامی می‌نوشتند یا به یونانی؛ و این خود باعث شده آگاهی ما از این زبان هم اندک باشد. در دوره آغازین اشکانیان دو خط و زبان آرامی و یونانی رواج داشت. بعدها، در نیمه دوم قرن نخست میلادی زبان پارسی و خط پارسی، که تحریری از خط آرامی بود، جای این دو را گرفت (تفضلی ۱۳۷۶: ۷۵). کاربرد سنت آرامی نویسی اشکانیان در پیروی از سنت دیوانی هخامنشیان بود. از سرگیری این سنت دیدگاه ایدئولوژیک اشکانیان بود که خود را وارث هخامنشیان، در تقابل با یونانیان، می‌دانستند. استفاده از خط و زبان آرامی در آغاز حکمروایی اشکانیان در واقع، تأکید بر سنت زنده میراث هخامنشی و نیز مخالفت با سلطه یونانی‌مآبی با بازگشت به سنت هخامنشی داشت (ولسکی ۱۳۸۳: ۶۲ و بعد)؛ کاربرد خط و زبان یونانی توسط اشکانیان اهمیت تبلیغاتی داشت و دیدگاه حقیقی آنان نبود (پیشین: ۸۵، یادداشت ۳). اشکانیان در اواسط قرن دوم میلادی با استفاده از زبان ایرانی، که آن را پهلوی اشکانی می‌نامیم، خواسته‌اند خود را از وابستگی فرهنگی به بیگانه برهانند، و این پدیده اهمیتی تاریخی دارد (ولسکی پیشین: ۱۳۳). به واقع، احیاگران سنت پارس (هخامنشیان) را اشکانیان باید دانست و نه ساسانیان. بیشترین آگاهی ما از زبان اشکانی نه در خود دوره اشکانی که در دوره ساسانی و منابع مانوی است. منابع موجود دوره اشکانی را می‌توان چنین تقسیم‌بندی کرد: ۱. منابع اشکانی همزمان ۲. منابع اشکانی دوره ساسانی.

۲-۱- منابع اشکانی همزمان

منابع اشکانی همزمان (۲۴۷ پ.م تا ۲۲۴ میلادی): منابع این دوره بسیار اندکند. از این شمار قابل ذکرند: سکه‌های اشکانی که تا زمان بلاش اول (۵۱-۷۷ پ.م) کتیبه‌های آن منحصرأ به یونانی بوده است؛ به تدریج یک یا دو حرف پهلوانی بدان افزوده شده، اما نوشته کامل پهلوانی از زمان مهرداد چهارم (حدود ۱۳۰ پ.م) است که بر سکه‌ها دیده می‌شود. بر این سکه‌ها بیشتر نام شاهان، و به ندرت سال، آمده است. کتیبه خواسگ شهربان شوش به فرمان اردوان چهارم، به سال ۴۶۲ اشکانی / ۲۱۵ میلادی، برای این

شخص کنده شده است. کتیبه‌های دیگر موسوم به کتیبه‌های کال‌جنگال در بیرجند است که احتمالاً متعلق به شاهزادگان اشکانی در نیمه اول قرن سوم میلادی است. کتیبه دیگر، کتیبه گودرز گئوپاتر: گودرز که پدرش گیو است؛ این کتیبه به یونانی است که بر فراز نقش برجسته مهرداد دوم (۱۲۳-۸۷ پیش از میلاد) کنده شده است. سفال‌نوشته‌های نسا در ترکمنستان امروزی: در نسا سفال‌های زیادی شناسایی شده که حدود ۲۷۵۸ قطعه از آنها، کتیبه‌دار است. از این تعداد سفال‌نوشته (استروکا)، تاکنون حدود ۱۴۴۹ قطعه نوشته شده با جوهر سیاه، منتشر شده است. محتوای این قطعات، در خصوص شراب و خواروبار است که تاریخ بیشترین آنها مربوط به سده نخست میلادی است. در حفاریات بعدی در این منطقه و مرو باستان و به طور کلی در جنوب ترکمنستان، سفال‌نوشته‌ها و کاشی‌نوشته‌های دیگری هم پیدا شده است. دو سفال‌نوشته پارسی پیدا شده در قومنس، به سال‌های ۱۹۶۹ و ۱۹۷۶؛ و دیگری در ترنگ تپه گرگان به سال ۱۹۷۵، مجموع سفال‌نوشته‌هایی در دورااروپوس. سفال‌نوشته‌های دیگری در نیپور عراق؛ کوش تپه ترکمنستان. بنجاق اورامان بر پوست آهو که سه قبالة فروش تاکستان (باغ/رز) است؛ دو سند آن به زبان و خط یونانی و مربوط به سال‌های ۲۲۵ و ۲۹۱ سلوکی (برابر با ۸۸-۸۷ و ۲۲-۲۱ پ.م) است. سند سوم به خط و زبان اشکانی است که دارای تاریخ ۳۰۰ اشکانی (برابر با ژانویه و فوریه ۵۳ میلادی) است. دو سنگ‌نوشته در خنگ نوروزی ایزده به سال ۱۴۰ پ.م. سنگ‌نوشته کوتاه دو زبانه، یونانی و پهلوی، در آرمزی گرجستان. نیم‌تنه کوچکی از جنس سنگ شبیه مهر بلاش چهارم (۱۹۰ میلادی) در موزه ایران باستان است. کتیبه بلاش چهارم بر مجسمه هرکول در عراق، دو زبانه پهلوانی و یونانی به سال ۱۵۰ میلادی و کتیبه‌های دیگر که به تازگی (۱۳۷۱) در لاج‌مزار بیرجند به پیدایی آمده که حدود ۸۱ نوشته به زبان پارسی است. این مجموعه نوشته‌ها احتمالاً همزمان با کتیبه‌های کال‌جنگال است که می‌بایست با اشراف بر تاریخ اشکانی بازخوانی شوند. لیوشیتس (۲۰۰۲: ۳۲-۳۴) قرائت هوشمندانه‌ای از این کتیبه داده است. عنوان مقاله وی «لطیفه‌گویی پارسی» است. وی بر آن است که کتیبه‌های لاج‌مزار، نوشته‌هایی فکاهانه و بذله‌گویانه هستند که از این جهت یگانه و منحصر به

فردند. نویسندگان کتیبه ۶ جوانکند به نام‌های: مهربان (Mihrbān)، وشادونینان/گشادین (Wišādwenān)، اردشیر (Ardaxšīr)، گردآزاد (Girdazād)، پریوژنو (Paryōž-naw)، و بهرام (wahrām) که نگهبان گذرگاهند. یک نمونه از این بذله‌گویی:

Ardaxšīr xwadāw pad xar āyisēd pad xar čē aneyōš.

«خداوندگار اردشیر با خر آمد؛ خری که دیوانه است.»^۳

۲-۲- منابع اشکانی دوره ساسانی

کتیبه‌ها: دیوارنوشته‌هایی از دورااروپوس به سال ۲۵۶ میلادی به بعد، نوشته‌های پل شاتیل در دره سند علیا، کتیبه‌های دوره ساسانی گاه سه زبانه و گاه دو زبانه‌اند. روایت دوم این کتیبه‌ها پارتی است. از این شمارند: کتیبه اردشیر و هرمزد در نقش رستم، کتیبه‌های شاهپور در کعبه زردشت، حاجی آباد، تنگ براق، نقش رجب، نقش رستم، بیشاپور (افسای دبیر) و کتیبه نرسی در پایکولی. (زوندومن ۱۳۸۲: ۱۹۲-۳، تفضلی ۱۳۷۵: ۷۳-۸۰؛ بویس ۱۳۷۷: ۷۳۵-۵۴؛ مکنزی ۱۹۸۹: ۱۱۱)

۳- موقعیت جغرافیایی کتیبه سرپل ذهاب

در شهر سرپل ذهاب بر کوه کل گاراه که چندین نقش برجسته و کتیبه از دوره لولویی‌ها دارد. نقش برجسته و کتیبه گودرز در زیر نقش و کتیبه آنوبانی‌نی و در ارتفاع ۷ متری کنده شده است. این نقش برجسته ۱۰/۲ پهنا و ۰۴/۱ متر درازا دارد. شهر سرپل ذهاب بر سر راه باستانی خراسان بزرگ قرار گرفته بوده است. در کتب تاریخی ذهاب به صورت زهاو نیز آمده است که آن را مرکز ناحیه حلوان دانسته‌اند. نویسندگان دوره

۳. متأسفانه در قرائت اولیه از این کتیبه‌ها (نک. لباف خانیکی و بشاش کنزق (۱۳۷۳)؛ سنگ‌نگاره‌های لاخ‌مزار، سازمان میراث فرهنگی کشور) به سبب عدم توجه به دقایق تاریخی دوره‌های اشکانی و ساسانی و نیز مسائل زبان‌شناختی این دو دوره، این خطوط به دوره ساسانی منسوب شده است. این که چرا باید قباد و مزدکیان اشموغ در اینجا و آن هم به پارتی بنویسند، نویسندگان چیزی درخور، ذکر نکرده‌اند.

اسلامی، همچون یعقوبی، حلوان را جزء جبال دانسته‌اند (مارکوارت ۱۳۷۳: ۱۸۸). حلوان را در ساحل چپ رود حلوان که از نام شهر گرفته شده است، دانسته‌اند. این شهر بر مدخل یکی از گردنه‌های زاگرس به نام عقبه حلوان (به لاتین: zagri pulay) واقع بوده که مکان واقعی آن برای ما مشخص نیست (مشکور، ۱۳۷۱: ۷۰-۳۶۹). در کتیبه انوبانی نی نام این کوه، که این دو کتیبه بر آن کنده شده است، šad-du-im Ba-ti-ir: «کوهستان بتیر» نامیده شده است.^۴ (نصرالله‌زاده و رضایی صدر ۱۳۸۶: ۷۹)

سابقه تاریخی این شهر که به یونانی xala نامیده می‌شد، به دوره آشوریان برمی‌گردد که در منابع آشوری خَلَمَن^۵ نامیده می‌شده است. مورخان دوره اسلامی چون طبری و ابن فقیه برآنند که قباد این شهر را احداث کرده است. در دوره ساسانی نام این منطقه شاذپیروز بوده است که به روایت ابن خردادبه دارای پنج تسوگ (بخش) بوده است: پیروزقباد، جبال، صیمره/تمره، اربل و خانقین (مارکوارت پیشین: ۵۳، یادداشت شماره ۸۴). به واقع، بر اساس شواهد مهرشناسی ساسانی نام شهری که قابل انطباق با این منطقه هست نام شهر ایران-آسان-کرد-کواد (Ērān-āsān-kard-Kavād) است که توسط قباد اول بنیان نهاده شد. این نام‌جای در متن پهلوی شهرستان‌های ایران‌شهر به صورت «Šahristān ī Ērān-āsān-kard, Kavād ī Pērōzān kard»: شهرستان ایران-آسان-کرد را قباد پسر پیروز ساخت» (بند ۵۴) آمده است. این که این شهر ساسانی در کجا قرار داشته، جای بحث دارد. هرتسفلد (۱۹۳۸: ۲۱-۴۲۰) آن را در هرسین و مارکوارت آن را در حلوان می‌داند. مستندات او روایت طبری و ابن فقیه است که تأسیس شهر حلوان را به قباد منسوب کرده‌اند. شاید بتوان نام ایران شاد کواد را که حمزه اصفهانی ذکر کرده و آن را در میانه حلوان و شهرزور دانسته، صورتی دیگر

۴. نصرالله‌زاده و رضایی صدر ۱۳۸۶: ۷۹

۵. در متون بابلی به صورت‌های خلمن (زادوک ۱۹۸۵: ۱۴۸، Alman)، و نیز به صورت‌های Namar, Arman و Alman در منابع بابلی و آشوری آمده است. (ناشف ۱۹۸۲: ۱۱۵، ۱۵، ۳۸، ۲۰۲). در سال ۱۸۷۸ شدر بر آن شد که نام هلمن مذکور در الواح میخی همان حلوان در سر پل ذهاب است؛ دیگران هم نظر او را پذیرفتند. در خصوص دو نام هلمن و ارمن و اینکه این دو نام جای در کجا واقعند، نظریات مختلف است.

از همین نام دانست. گیزلن (۱۹۸۹: ۴۶) آن را در حدود هرسین و شمال لرستان دانسته است. سه اثر مهر ساسانی پیدا شده که نام ایران-آسان-کرد-کواد را بر خود دارد. دو اثر مهر آن، نام دو مغ را داراست: مغ کین (Kēn) و مغ اربان (Arbān) و مهر سوم از آن مقام آمارگر (Āmārgar) است (گیزلن ۱۹۸۹: ۴۵-۸۹) نام ایران-آسان-کرد-کواد در جغرافیای موسی خورنی جزء کوست خوربران (غرب) ایران آمده است (مارکوارت، پیشین: ۳۷ و برای تمام موارد فوق نک. گیزلن ۱۹۸۸a، ۱۹۸۸b، ۱۹۸۹). در سال ۱۹ هجری که اعراب آن را فتح کردند بسیار پر رونق بوده و ابن حوقل از محصولات خرما، انار و انجیر آنجا نام می‌برد. در قرن هفتم که قزوینی کتاب خود را نوشته حلوان ویران بوده اما از چشمه‌های گوگرد آن نام می‌برد. در قرن هشتم حمدالله مستوفی می‌گوید که شهری متروک بوده و از گندم آنجا تعریف کرده است (لسترنج ۱۳۷۷: ۲۰۶). یهودیان در آنجا کنیسه داشتند و در سال‌های ۵۵۳ و ۵۵۸ و ۶۰۵ میلادی مقرر کشیشان مسیحی بوده است (مشکور پیشین: ۳۶۹).

۴- مسائل کتیبه‌شناختی

توصیف نقش: این نقش برجسته آسیب دیده است. در این نقش برجسته دو نفر در جامه پارتی دیده می‌شوند. در سمت چپ یک سواره است که بازوی راست او خم شده و دست دیگر دهنه اسب را گرفته است. او تاجی بر سر دارد و رو به بیننده در حال نگرستن است. روبروی این سوار یک نفر پیاده ایستاده و تمام رخ است؛ او در حال گرفتن یک حلقه یا یک تاج گل از شخص سواره است. بن‌مایه این نقش برجسته نمایش اعطاء قدرت یا مقام افتخاری به یکی از بزرگان است. ویژگی‌های هنری نقش نشان می‌دهد که این نقش مربوط به اواخر دوره اشکانی است. (بویس ۲۰۰۲: ۳۳-۳۲ و منابع اشاره شده در آن، و نیز نک. کوامی ۱۹۸۷: ۱۶۲-۴).^۶

۶. کوامی این نقش برجسته را یک هنر استانی می‌داند که شاید سفارش یک شاه محلی باشد (کوامی ۱۹۸۷: ۴۸).

ترجمه کتیبه:

نخستین گزارش از این نقش برجسته را راولینسون (۱۸۳۹: ۳۷) داده است. اولین طراحی را فلاندن و کست (۱۸۴۲) داده‌اند. دمرگان (۱۸۹۶) نخستین بار عکس آن را چاپ کرد. نخستین محققى که به این کتیبه پرداخت هرتسفلد (۱۹۲۶: ۲۲۸، ۱۹۲۴: ۸۴، ۱۹۲۰: ۵۳) و سپس هنینگ (۱۹۵۸: ۴۱) بود. قرائت تمامی کتیبه را گروپ (۱۹۶۸: ۱۶-۱۴، ۱۹۷۶: ۲۰۱، ۱۹۷۰: ۳۱۵) داده است. بر این نقش برجسته دو کتیبه دیده می‌شود که دو کتیبه الف و ب نامگذاری می‌شود.

کتیبه الف: این کتیبه درست بالای سر نقش سوارکار است. نخستین بار هرتسفلد بخش اول کتیبه را چنین خواند: ptkr ZNE NPŠE «این پیکر از آن...». در دیدار دوم از کتیبه، به درستی، نام شاه را اردوان خواند و بر آن بود که منظور اردوان چهارم است. (گروپ ۱۳: ۵۳ و بعد، گروپ ۱۹۶۸: ۳۱۵). نخستین بار گرد گروپ ترجمه کاملی از این کتیبه ارائه داد و تا اکنون مورد ارجاع و اشاره است. او کتیبه را چنین خواند:

- 1- ptkr ZNE
- 2- NPŠE gwtrz
- 3- MLKA
- 4- RBE
- 5- BRE gyw
- 6- MLKA
- 7- RBE

padkar im wxad Gōdarz šāh wuzurg puhr Gēw šāh wuzurg

«این پیکر از آن گودرز شاه بزرگ پسر گیو شاه بزرگ است.»

گروپ در این قرائتش احتمالاً متأثر از کتیبه یونانی گودرز در بیستون بوده است. کتیبه گودرز در بیستون چنین آمده است: GOTARSES GEOPOTHROS: «گودرز گیوزاد» [گودرز که پدرش گیو است]. این قرائت محل مناقشه قرار گرفته است.^۷

۷. در تاریخ اشکانی گیو نامی شناخته‌شده نیست. در شاهنامه گیو پسر گودرز است و گودرز پسر کشواد. راولینسون، مارکوارت، هرتسفلد و نیز بویس بر آنند که مراد از گیو در این عبارت «خاندان گیو» است. در حماسه ملی بخش اشکانیان بسیار مختصر آمده است. نخستین بار نولدکه بر آن شد که بخش پهلوانان کیانی مثل گودرز و

در سال ۱۳۸۵ مأموریتی داشتم تا از دو کتیبه آنوبانی نی و گودرز قالب تهیه کنم.^۸ در هنگام بازدید از خود کتیبه و نیز دقت در قالب کتیبه، دیده شد که اثری از واژه *گیو* و *بزرگ* نیست. به واقع، قرائت *گروپ* تا حدی مبتنی بر تصورات پیشین اوست. اما زحمت او ارزشمند است چرا که رسیدن به کتیبه سخت دشوار بوده است. قرائتی که نگارنده بدان رسید به شرح زیر است:

- 1- ptkr ZNE
- 2- NPŠE gwtrz
- 3- MLKA
- 4- (BRE)
- 5- 'rtbnw
- 6- MLKA

padkar im wxad Gōdarz šāh puhṛ Ardawān šāh.

پژوهشگری ژاپنی به نام هاروتا (۱۹۹۰) نیز، پیشتر از این، همین قرائت را داده بود.^۹ در ادامه مقاله بدین نکته خواهیم پرداخت که این گودرز کیست؟

کتیبه ب:

این کتیبه در بالای سر فرد ایستاده نوشته شده است. وضعیت کتیبه بسیار آسیب‌دیده است؛ ظاهراً این آسیب از زمان‌های پیشتر هم بوده که تاکنون توفیقی در خواندن آن به دست نیامده است. واژگان *سطر نخست* و *واژه نخست سطر دوم* قابل خواندن است؛ اما ادامه کتیبه که در شناسایی این شخص مهم است آنچنان آسیب دیده

گیو میلاد مربوط به دوره اشکانیان است که در دوره ساسانی به بخش کیانیان منتقل شده است. در آنجا گیو پسر گودرز آمده است. حال، این سردرگمی در انطباق روایت ملی و تاریخی (کتیبه‌ها) پیدا شده است. باری، در تاریخ شناخته‌شده اشکانی گیونامی وجود ندارد؛ به ناچار محققان پیش‌گفته متوسل به چنین فرضیه‌ای شده‌اند. در سنت زردشت گیو یکی از جاودانان است؛ و موضوع همچنان تا پیدایی دلیلی متقن‌تر محل بحث خواهد بود.

۸. نگارنده تاکنون در پروژه قالب‌گیری که پژوهشکده زبان و گویش سابق متولی آن بود، بیش از ۴۰ کتیبه را قالب‌گیری کرده است. این پروژه‌ای بود که از آغاز تشکیل این پژوهشکده شروع شده بود؛ اما، در پس از سال ۱۳۸۵ به مسیری دیگر رفت که خود قصه‌ای دیگر است.

۹. هاروتا بازسازی‌های غیر ضروری کرده که مطابق با کتیبه نیست. مثل [MLK] و یا [rtbnw]

است که کوشش ما هم به جایی نرسیده است. گروپ به این قرائت فرضی رسیده است:

- 1- ptkr ZNE
- 2- NPŠE
- 3- -----?
- 4- *hlwn dyz*
- 5- -----?

قرائت گروپ باز نه بر اساس خود کتیبه، که با توسل با آگاهی پیشینی است. اثرات اندک بازمانده کتیبه قرائت گروپ را تأیید نمی‌کند، و اساساً نام دوره ساسانی این منطقه نمی‌تواند حلوان باشد و منابع دیگر هم آن را تأیید نمی‌کنند. برونر بر اساس عکس‌هایی که کوامی در سال ۱۹۷۶ در اختیار او نهاده بود بدین قرائت رسید:

- 1- ptkr ZNE
- 2- NPŠE (...)
- 3- (...)(š)rw(n)
- 4- (m)rw/bnkn
- 5- srdr

«این پیکر از آن šrwn... سردار استان Mrw/dnkn است.»

این قرائت هم چندان روشن‌گر نیست. جز واژه آخر که به نظر صحیح می‌آید. آخرین قرائت را هاروتا به شرح زیر انجام داده است:

- 1- p(tk)r ZNE
- 2- N(PŠ)E
- 3- sp(d)k
- 4- kryn
- 5- wzrk

«این پیکر از آن سپدکه (از خاندان) کارن بزرگ.»

وی بر این فرض است که کارن می‌تواند هم نام خانواده باشد و هم نام جغرافیایی. در خصوص چگونگی قرائت هاروتا در ادامه بحث خواهیم کرد. در هر حال، سطرهای نخست و دوم محققاً و در سطر پنجم، واژه *srdr* تقریباً صحیح است. با آنچه از بقایای خط دیده می‌شود چنینی قرائتی پیشنهاد می‌شود:

- 1- p(tk)r ZNE
 - 2- N(PŠ)E
 - 3- pt n/z/l k/d t
 - 4- prtrt
 - 5- srdr
- padkar im wxad - - sārđār.

در خصوص سطرهای ۳ و ۴ قرائت نهایی از این دو نام میسر نشد.

۵- استنتاجات تاریخی و شخصیت‌شناسی

بحث تاریخی مهم شناسایی گودرز و بررسی وجوه هنری نقش برجسته است. اکثریت متخصصان تاریخ هنر اشکانی بر آنند که این نقش برجسته مربوط به اواخر دوره اشکانی است. بر اساس ویژگی‌های سبکی آن را به قرن دوم میلادی و اواخر دوره اشکانی نسبت می‌دهند. (بویس ۲۰۰۲: ۳۳، کوامی ۱۹۸۷: ۴۸) گروه گودرز سرپل را با گودرز بیستون همسان می‌داند و بر آن است که این هر دو متعلق به گودرز اول (۹۱-۸۰ پ.م) است و آن را حدود قرن اول میلادی تاریخگذاری می‌کند. (۱۹۶۸: ۳۱۵-۱۹، ۱۹۷۶: ۱۶).

اما، پیشتر ذکر شد قرائت گروه، که به قیاس کتیبه گودرز در بیستون بوده، صحیح نیست و از این رو تاریخگذاری‌اش هم نامعتبر است. پس باید به دنبال گودرز دیگری بود که نام پدرش اردوان بوده است. در تاریخ اشکانی نام دو شاهنشاه گودرز است: گودرز اول و گودرز دوم. در صحت انتساب به گودرز اول تردید داریم و اساساً ناموجه است؛ پس بایستی در خصوص انتساب به گودرز دوم به دنبال دلایل موجه بود؛ دوره گودرز دوم برابر با دوره حکومتی اردوان سوم است.

حوادث پس از مرگ اردوان دوم (۳۸-۱۰ پ.م) آشفته است. پس از مرگ اردوان پسرش وردان اول (۴۰-۴۷ میلادی) به قدرت رسید. اما برادرزاده اردوان به نام گودرز رقیب تازه‌ای برای وردان بود که نابرداری وردان هم بود. حیطة نفوذ و قدرت گودرز

در شرق ایران یعنی هورکانیه بود.^{۱۰} این گودرز در دوران پایانی حیات اردوان به عنوان مدعی تاج و تخت در برابر اردوان ایستاد. در منابع او پسرخوانده اردوان و با نام کیناموس^{۱۱} معرفی شده است. کاراشنات بر آن است که او همان گودرز دوم بعدی است (نک. شومون، ۱۹۹۱). در اینجا باید به نام اردوان در این کتیبه پرداخت. به روایت تاکیتوس، فرزند ارشد اردوان به نام ارشک، که شاه ارمنیه بود، در توطئه‌ای توسط ملازمانش به سال ۳۵ میلادی کشته شد. پسر دوم او، ارد، در صدد انتقام برآمد اما احتمالاً در جنگ، و از زخم سر، کشته شد. محققان برآنند که گودرز پسر ارد بوده است و پس از کشته شدن پدرش، پدر بزرگش اردوان او را تحت قیمومیت گرفت. شاهد این فرزندپذیری کتیبه‌ای است بر یک سکه که به خط و زبان یونانی است:

BASLIEUS BASLIEON ARSAKOU OUS KEKALOUMENOS
ARTABANOU GOTERZES.

«شاه شاهان، [سکه] ارشک که گودرز نامیده شده، پسر اردوان»

(بویس، ۲۰۰۰: ۱۶۱؛ بویس، ۲۰۰۲: ۳۲؛ سلوود، ۱۹۸۰: ۲۱۸)؛ این ساختار بیانی در

هنگامی که دو شاه اشکانی مدعی تاج و تخت بودند، مکرراً استفاده می‌شد.

گودرز در قلمرو شرقی پارت، یعنی هورکانیه، عنوان شاهنشاه را داشت. در نبردی وردان گودرز را شکست داد و گودرز به داهه و مراتع نیاکانی خویش بازگشت. تا این که در هنگام شکار وردان، حدود سال ۴۷ پ.م، کشته شد و تاج و تخت به گودرز رسید. در این زمان خاندان اشرافی پارتی به رهبری خاندان کارن تلاش کردند تا مهردان، نوه فرهاد چهارم را که در روم بود به عنوان رقیب گودرز وارد جنگ کنند. در نبردی در کوه سنبولس^{۱۲}، احتمالاً بیستون یا کرفتو، گودرز او را شکست داد. گودرز در سال ۵۱ درگذشت و ونون دوم جانشین او شد. (بویس پیشین). این که هاروتا در کتیبه ب واژه کارن را خوانده با توجه به تلاش ضد گودرزی که این خاندان داشتند، علاوه

۱۰. بر اساس تحقیقات جدید اردوان دوم را از هورکانیه می‌دانند و نه آتروپاتن. این نکته حیطة قلمرو شرقی

گودرز را تأیید می‌کنند. (Schipmann, Ibid: 647)

11. Cinnamus

12. Sanbulos

بر این که خود کتیبه هم اجازه چنین قرائتی را نمی‌دهد، به لحاظ وقایع تاریخی نیز نامقبول است. به سبب نبودن تاج شاهی و عنوان شاهنشاه انتساب صریح این نقش به گودرز دوم دچار مشکل می‌شود. جز آن که بر این فرض باشیم که عنوان شاه مربوط به دوره‌ای است که در باب عناوین شاه داشته است. اما مضاف بر آگاهی نسب‌شناسی که کتیبه می‌دهد، به سبب ویژگی هنری نقش که آن را مربوط به اواخر عصر اشکانی می‌دانند و این که نقش برجسته گودرز در بیستون را اکنون دیگر منسوب به گودرز اول می‌دانند (بویس پیشین)، می‌بایستی بر این رای بود که این نقش برجسته تعلق به گودرز دوم تواند داشته باشد.

۶- گودرز دوم؟ و حاکم محلی قلعه یزدگرد

نخست صحنه این نقش برجسته را باید در زمره نقش برجسته‌های اعطاء دانست. همچنان که خود نقش نمایانگر است سواره در حال دادن شیئی به فرد پیاده است. دیگر این که باید خاطر نشان کرد که شیوه حکومتی اشکانیان کدگ خودای یا فئودالی است که هر استانی در اختیار یک حاکم محلی بوده که عنوان شاه هم داشته است. نمونه برجسته آن خاندان بابک، اردشیر و برادرش شاهپور، در فارس است. یک نمونه از این صحنه‌های اعطاء مربوط به شاهان محلی است که مثال آن همین نقش برجسته سرپل است که شاهنشاه در حال دادن حلقه قدرت به شاه محلی است. (سرخوش ۲۰۰۴: ۱۸۲). اگر فرض ما بر انتساب به گودرز دوم صحیح باشد بایستی در شناخت شخصیت روبرو بود. در نزدیکی این نقش یک محوطه بزرگ اشکانی به نام قلعه یزدگرد، یا بان زرده، وجود دارد. این محوطه را باید یک خانه اربابی به حساب آورد. وسعت این محوطه و اشیایی که از آن به دست آمده این اجازه را می‌دهد که این منطقه را یک کدگ خودای و استانی مستقل بدانیم. از این رو، شاید بتوان نقش برجسته بیستون را صحنه اعطاء شاه پارتی به یک امیر محلی، حاکم قلعه یزدگرد، دانست.^{۱۳}

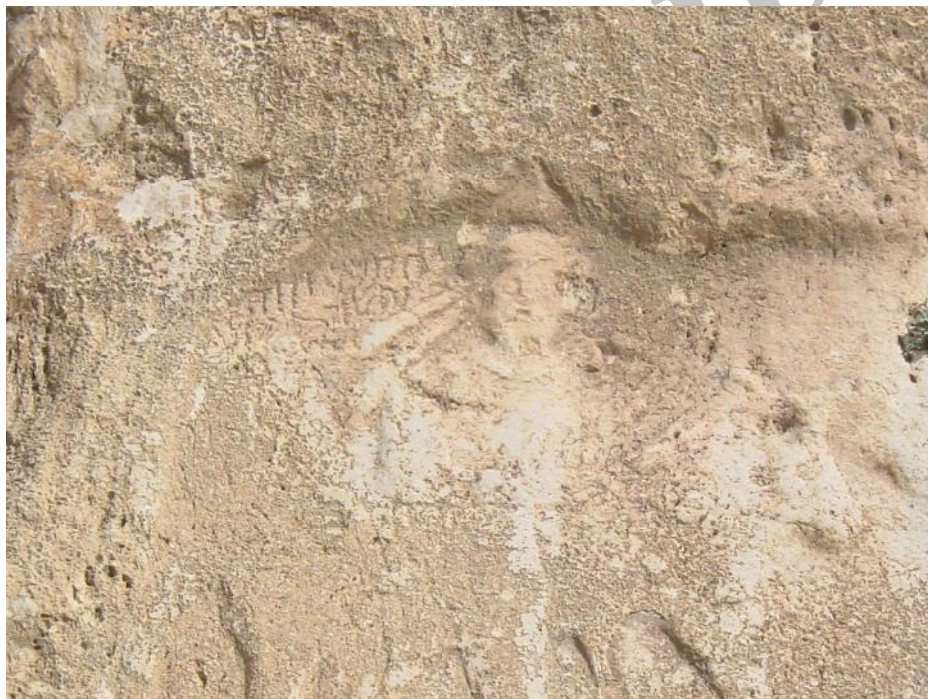
۱۳. ادوارد کیل (۱۹۹۴: ۲۶۱-۳)، نخستین حفار در قلعه یزدگرد، بر آن است تصویر حاکم محلی قلعه یزدگرد (نقش سواره) است که به حلوان می‌آید و امیر محلی حلوان را تأیید می‌کند. تئوری کومی بر آن است که تصویر یک شاه، محلی ناشناخته

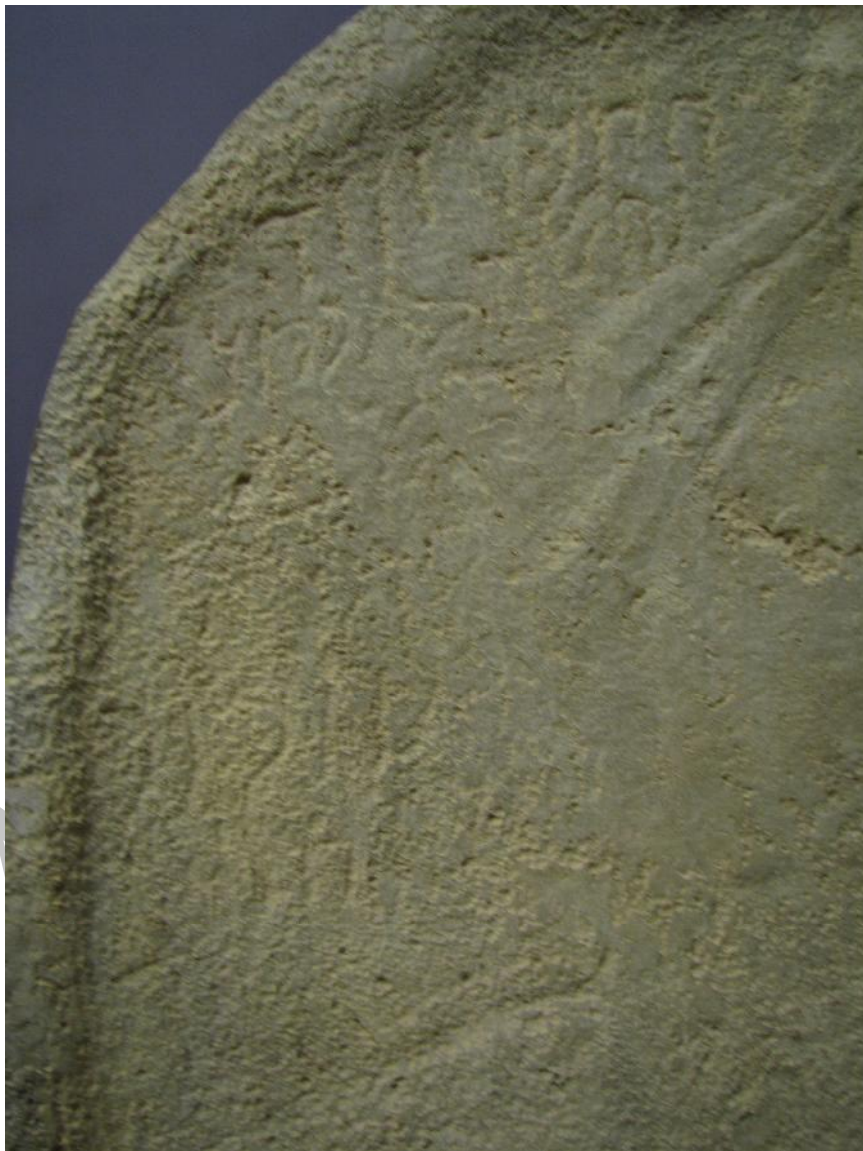
۷- نتیجه

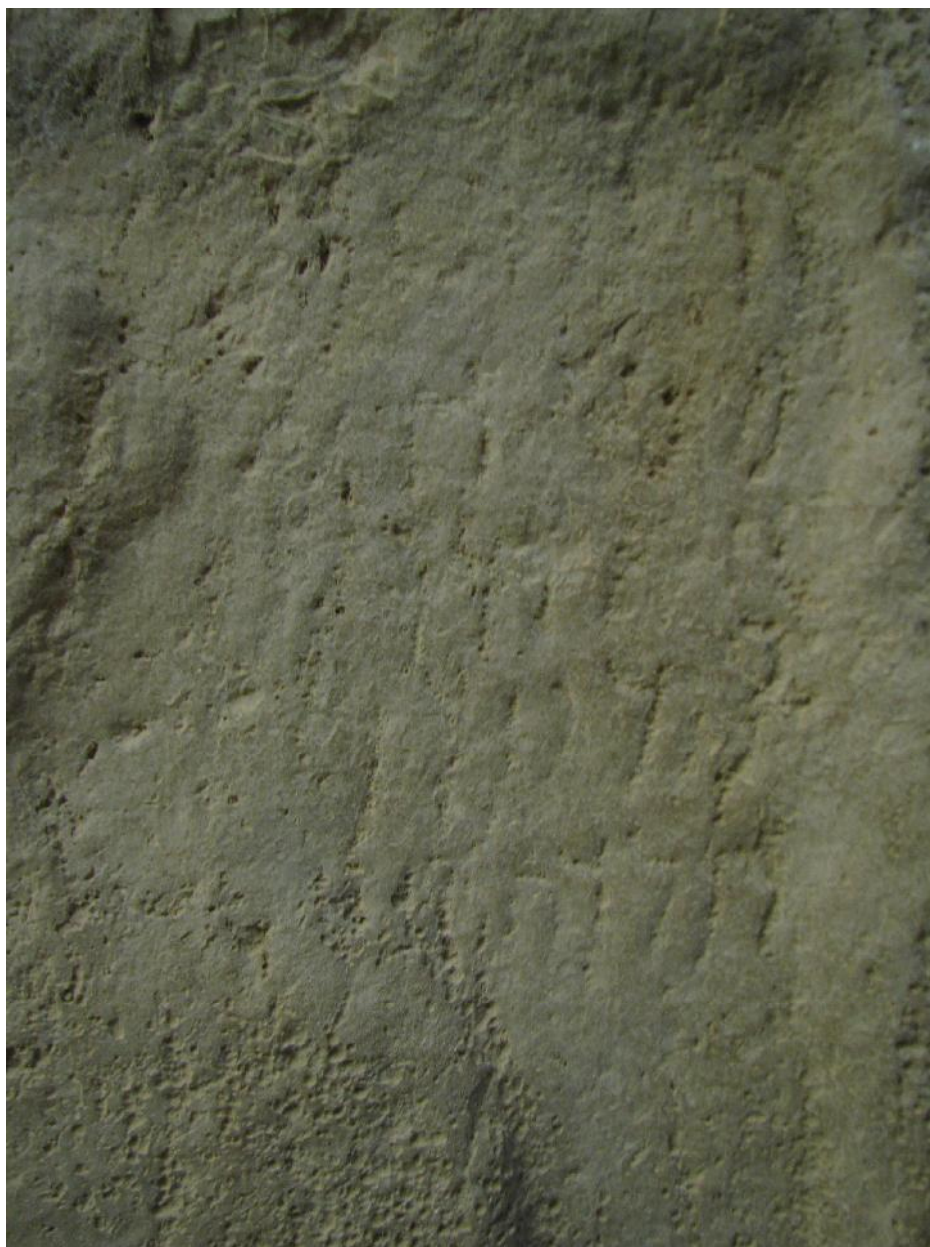
بر اساس قرائت تازه از این کتیبه و رد انتساب آن به گودرز اول، و نیز بر اساس ویژگی‌های نقش برجسته سرپل و تاریخ اشکانی، نگارنده بر آن است این نقش برجسته، علیرغم نداشتن تاج، بر اساس تفسیر تازه از کتیبه از آن گودرز دوم است؛ و این که واژه گيو که گروپ در این کتیبه خوانده صحیح نبوده و صورت پیشنهادی قرائت نگارنده گودرز پسر اردوان است.



است که از عنوان گودرز، که نام خانواده‌ای اشرافی است، استفاده کرده است. ویژگی این نقش برجسته نشان از یک هنر استانی و بومی است و نه یک اثر اشکانی که اثری منتج از یک سفارش شاه محلی است، و باید مربوط به زمانی باشد که حاکمان محلی داعیه استقلال پیدا کرده بودند (کوامی ۱۹۸۷: ۴۵-۹). گروپ او را همان گودرز در نقش برجسته بیستون می‌داند. (گروپ ۱۳۴۸: ۵۴ و نیز (گروپ ۱۹۶۸: ۳۱۸، ۱۹۷۶: ۱۶)







منابع

- بویس، مری (۱۳۷۷). نوشته‌ها و ادب پارسی، *تاریخ ایران کمبریج*، از سلوکیه تا فروپاشی دولت ساسانیان. جلد ۲/۳، ترجمه حسن انوشه، تهران: امیرکبیر.
- تفضلی، احمد (۱۳۷۶). *تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام*. تهران: سخن.
- زوندرمن، ورنر (۱۳۸۲). *پارسی، راهنمای زبان‌های ایرانی*. جلد ۱، گروه مترجمان، ققنوس، صص ۱۹۰-۹۸.
- شییمان، کلاوس (۱۳۸۴). *مبانی تاریخ پارتیان*، ترجمه هوشنگ صادقی، تهران: فرزانه روز.
- گروپ، گرد (۱۳۴۸). *کتیبه اشکانی سر پل ذهاب، باستان‌شناسی و هنر ایران*، شماره دوم، صص ۵۲-۵۵.
- لسترنج، گای (۱۳۷۷). *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مارکوارت، یوزف (۱۳۷۳). *ایران‌شهر بر مبنای جغرافیای موسی خورنی*، ترجمه مریم میراحمدی، انتشارات اطلاعات.
- مشکور، محمدجواد (۱۳۷۱). *جغرافیای تاریخی ایران باستان*، تهران: دنیای کتاب.
- نصرالله‌زاده، سیروس و حمید رضایی صدر (۱۳۸۶). *راهنمای مجمل ادبیات کتیبه‌ای ایرانی و انیرانی*، پژوهشگاه سازمان میراث فرهنگی، صنایع دستی و گردشگری.
- ولسکی، یوزف (۱۳۸۳). *شاهنشاهی اشکانی*، تهران، ققنوس.
- Boyce, M. (2000). Gotarzes geopotros, artabanus III, and the kingdom of Hyrcania. *Variatio Delectat, Iran und der westen, gedenkschrift für Peter Calmayer*, Ugarit-Verlag Munster.
- Boyce, M. (2002). Gōdarz. *Encycloepedia Iranica*, vol. XI, 31-33.
- Chaumont, M.L. (1991). Cinnamus, *Encycloepedia Iranica*, online edition, 1991, available at <http://www.iranicaonline.org/articles/cinnamus-gk>.
- de Morgan, J. (1896). *Mission scientifique en Perse*: Paris.
- Flandern, E and P.Coste. (1842). *Voyage en Perse*. 168 Pl. 208B, Paris.
- Gropp, G. (1968). Die partiische inschrift von Sar-Pol-e Zohab. *ZDMG* 118, pp.315-19.
- Gropp, G. (1970). Eine Reise in West- und Sudiran. *AMI* 3, pp.173-230.
- Gropp, G. (1976). Sarpol-e Zohab. Die Felsrelief V. *Iranische Denkmaler*, Reihe II, *Iranisches Felsrelief*C, Liererung 7: Berlin.
- Gyselen, R. (1989). La géographie administrative de l'empire Sassanide, les témoignages sillographiques, *Res Orientales* I. Paris.
- Gyselen, R. (1989a). ĒRĀN-ĀSĀN-KERD-KAWĀD. *Encycloepedia Iranica*, vol.III, F.5, p.536.

- Gyselen, R. (1989b). ĒRĀN-ŠĀD-KAWĀD. *Encycloepedia Iranica*, vol.III, F.5, p.536.
- Haruta, S. (1990). Sra-e Pol-e Zohab inscriptions: King Gotarz son of king Artaban and Spadak of the great Karin Family. *Bulletin of the society for western and southern Asiatic studies[Seinan-Asia Kenkyu]*, no.33(Sep 1990), pp.55-68. {in Japanese}. www. Parthia.com برای خلاصه انگلیسی آن نک.
- Hening, W.B. (1958). Mitteliranisch. *Handbuch der orientalistik* I, IV, I, p.41. Leiden
- Herzfeld, E. (1920). *Am Tor von Asien*. Berlin.
- Herzfeld, E. (1924). *Paikuli, monument and inscription of the early history of the sasanian Empire*. Berlin.
- Herzfeld, E. (1926). Reisebericht. *ZDMG*, 80, p.228.
- Herzfeld, E. (1938). Achaemenid coinage and Sasanian mint-names. *Transactions of the international numismatic congress, London, 1936*, London, 1938, pp. 420-21, fig. 16-17.
- Kawami, T.S. (1987). Monumental art of the Parthian period in Iran. *Acta Iranica* 26, Leiden.
- Keall, E.J. (1994). How many kings did the Parthian king of kings rule?. *Iranica Antiqua*, vol. XXIX, pp.253-272.
- Levin, 1973: *Iran*, 11, pp. and 12(1974), pp.
- MacKenzei, D.N. (1989). Avroman documents. *Encycloepedia Iranica*, vol. III, London-New York, p.111.
- Nashef, K. (1982). *Die Orts- und Gewässernamen der mittelbabylonischen und mittelassyrischen Zeit* Répertoire Géographique des Textes Cunéiformes V, Wiesbaden.
- Rawlinson, H. (1839). March from Zohāb to Khūzistan. *Journal of the Royal Geographical Society* 9. London.
- Sarkhoush, C.V. (2004). Investiture, ii. the Parthian period. *Encycloepedia Iranica*, vol. XIII,F.2, pp.182-184.
- Schipmann,K. (1990). Arsacids. *Encycloepedia Iranica*, vol. pp.525-536.
- Schipmann,K. (1987). Artabanus. *Encycloepedia Iranica*, vol. II, F.1, pp.647-8.
- Sellwood, D. (1980). *An inroduction to coinage of Parthia*, London.
- Zadok, R. (1985). Geographical names according to new- and late-Babylonian texts, *Répertoire Géographique des Textes Cunéiformes* VIII, Wiesbaden.